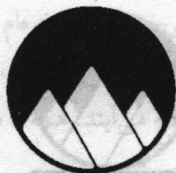


دختری در قطار

پائولا هاوکینز

ترجمه‌ی محبوبه موسوی



نشر میلکان

7 جلد 296 صفحه 296 تومان

021-7747799

www.milkan.com

milkan@pb.com

جمعه، ۵ جولای ۲۰۱۳

برای کیت

زیر درخت توس نقره‌ای‌رنگی به خاک سپرده شده، پایین خط آهن قدیمی. نشان گورش، سنگ قبری است؛ سنگ قبری که در واقع چیزی جز تخته‌سنگی قائم نیست. نمی‌خواستم حواسم را معطوف جایی کنم که در آن به خواب رفته است، اما بی‌یادش قادر به ترک او نیستم. او این‌جا در آرامش می‌خوابد، بدون مزاحمت کسی، بی‌مزاحمت هیچ صدایی، جز آواز پرندگان و صدای ریز و سنگین قطارها.

اولی، بدیمنی ست! دومی، خوش‌خبری ست! سومی، نوید یک دختر! سومی نوید یک دختر... من روی سومی می‌مانم. دیگر نمی‌توانم چیزی اضافه کنم. سرم از صداها سنگین است، دهانم طعم تلخ خون می‌دهد. سومی برای یک دختر... می‌توانم وراجی کلاغ‌ها را بشنوم. با قارقاری خشن می‌خندند، مستخره‌ام می‌کنند. از چیز شومی خبر می‌دهند، چیزهای شوم. حالا می‌توانم آن‌ها را ببینم، سیاهی‌شان روی خورشید را گرفته. هیچ پرنده‌ی دیگری نیست. همه می‌آیند. همه با من حرف می‌زنند. حالا ببین! حالا ببین مرا به چه روزی انداختی!

من نوشته‌ام...
ریچل^۱
...

جمعه، ۵ جولای ۲۰۱۳

صبح

یه کپه لباس یه طرف خط آهن بود. یه لباس آبی روشن - شاید یه پیراهن - قاطی یه سری چیزای کثیف دیده می‌شد. شاید آت‌و‌آشغالای رو ساحل - مثل تیکه‌های چوب‌پنبه - لابه‌لاش گیر کرده بود؛ باید مهندسایی که رو این بخش از خط آهن کار می‌کردن، جا گذاشته باشن ش. از اینا این‌جا زیاد پیدا می‌شه، شایدم چیز دیگه‌ای باشه. مادرم برا همین بهم می‌گفت "بیش فعال"؛ بس که از این جور فکرا می‌کنم، تمام همین‌طور. همین‌ام دیگه. بی خیال نگاه کردن به این آت‌و‌آشغالا می‌شم؛ یه تی‌شرت کثیف و یه جفت کفش بی‌صاحب و همه‌ی چیزایی که فکر می‌کنم می‌کشونه سمت یه کفش دیگه و پاییی که فیت اون کفشا بود.

صداهای گوش‌خراش تِلِق تِلِق و خراشیدن آهن رو آهن ریل و قطار، کپه‌ی کوچیک لباسا رو از دید پنهان کرد و ما غل خوردیم سمت لندن، با حرکتی موزون و آهسته. یکی پشت سرم نشست و با ناامیدی آه می‌کشه، ساعت هشت و چهار دقیقه‌س. سرعت کند قطار آشبوری به یوستن^۲، می‌تونه یه آزمایش باشه برا تحمل سفر با بلیط ارزون قیمت. طول سفر، پنجاه و چهار دقیقه پیش‌بینی شده، اما به‌ندرت درست از آب درمی‌آد؛ چون این بخش خط آهن، قدیمی و فرسوده‌س که با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کنه و هنوزم کارای فنی‌ش تموم نشده.

قطار سینه‌خیز جلو می‌ره و عبورش، آب‌انبارهای فرسوده، پل‌ها و آلونک‌ها و خونه‌های ویکتوریایی کوتاه و قدیمی رو به لرزه درمی‌آره. همه‌ی اینا مستقیم به خط آهن ختم می‌شن.

از پنجره سرک می‌کشم و به خونه‌های قدیمی‌یی که برام مَث‌نمایی از یه فیلم می‌مونه نگاه می‌کنم. من اونارو می‌بینم، ولی دیگران نه! احتمالاً صاحباشون‌ام اونارو از این

1. Rachel
2. Ashbury & Euston

فیلد ریوت ولو...
supad

دختری در قطار
پاتلا مارکیز
نسخه
ژانویه ۲۰۱۳
برای آقای...

فانتزی...
تسبی...
رمان...
نویسنده...
چاپ...

مجله...
شماره...
قیمت...
انتشارات...



شرکت انتشارات میلکان
تهران، خیابان آزادی، شماره ۴۵، پلاک ۲
۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
www.milkan.ir
info@milkan.ir